

بخش سوم

مقالات برگزیده از

دانشنامهٔ امام علی - علیه السلام -

مقاله اول



مرکز تحقیقات کلامی و فلسفی اسلامی

عقل و معرفت عقلی

رضا برنجکار



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

عقل و معرفت عقلی^۱

رضا برنجکار

اشاره:

دانشنامه امام علی علیه السلام دائرة المعارفی است موضوعی، در زمینه شخصیت، سیره و اندیشه‌های امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و پدیده‌های معاصر و پس از عصر آن حضرت که پیوندی وثیق با شخصیت و مکتب آن بزرگوار دارد که در شش هزار صفحه، و در دوازده جلد سامان یافته است. این موسوعه علمی شامل یکصد و سی مدخل اصلی و حدود سه هزار مدخل فرعی است که زیر نظر حجت الاسلام و المسلمین علی اکبر رشاد در پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی و با همکاری بیش از دویست تن از دانشوران و استادان حوزه و دانشگاه تألیف شده است. مخاطبان دانشنامه، ارباب فکر و فرهنگ و دانش‌آموختگانی‌اند که دغدغه‌مند مباحث فکری دینی معاصرند و علاقه‌مند هستند این مباحث را از منظر کارگشای امیرالمؤمنین علیه السلام به تماشا بنشینند. این اثر به عنوان پژوهش برتر حوزه دین پژوهی ایران در سال ۱۳۸۰ شناخته شده و اینک در محافل علمی دیگر نیز نامزد دریافت عنوان برجسته‌ترین اثر علمی است.

عنوان مجلدات دانشنامه به شرح زیر می‌باشد:

۱. حکمت و معرفت ۲. مبدأ و معاد ۳. نبوت و امامت ۴. اخلاق و سلوک ۵. حقوق ۶. سیاست ۷. اقتصاد ۸. تاریخ ۹. تاریخ ۱۰. سیره ۱۱. سیره ۱۲. مرجع‌شناسی.

واحد مکاتبه و اندیشه نیز با آگاهی از انتشار این کتاب، از آنجاکه دسترسی همه مشترکین را به این کتاب ارزشمند میسر نمی‌دید، ضمن قدردانی صمیمانه از تلاشهای فراوان گروه علمی تدوین و تألیف این دانشنامه، اقدام به گزینش مقالات کاربردی و متناسب با سطح مشترکین این طرح نموده است. در گزینش مقالات سعی نموده‌ایم مقالاتی انتخاب، تلخیص و درج گردند که در جهت تحکیم مبانی معرفتی دانشجویان نسبت به ابعاد و زندگی ویژه آن حضرت مؤثر بوده و در حد خود، پاسخگوی نیازهای عقیدتی و معرفتی نسل حاضر باشند. امیدواریم که این مجموعه نیز در راه پیوند هر چه بیشتر جویندگان سیره علوی با شخصیت و مکتب آن بزرگوار مؤثر باشد.

دبیرخانه مکاتبه و اندیشه

۱. احادیث ذکر شده از غررالحکم، فقط به صورت ترجمه در اصل مقاله ذکر شده بود که به منظور آشنایی هر چه بیشتر دانشجویان، متن عربی احادیث در پاورقی اضافه گردید.

مقدمه

تاریخ عقل و تعقل، همزاد تاریخ بشری است. وجه ممیز انسان از موجودات دیگر، عقل او است، و آدمی با تعقل به حیات انسانی خویش ادامه می‌دهد. به فرموده امام علی علیه السلام: «الإنسانُ بِعقلِهِ؛ انسان به عقل خود، انسان است.»^۱ و باز می‌فرماید: «أصلُ الإنسانِ بُنُوهُ؛ اصل انسان خرد او است.»^۲ بنابراین تاریخ تعقل با پیدایش آدم آغاز می‌شود.

معمولاً در کتاب‌های تاریخ فلسفه گفته می‌شود تعقل در سواحل آسیای صغیر و در منطقه ایونیا با ظهور طالس و آناکسیمندر شروع شده است و پیش از آن، مردم در دوران تخیل و اسطوره می‌زیسته‌اند.

این سخن اگر درست باشد - که چنین نیست - تنها درباره شروع نوع خاصی از تعقل صادق است، نه درباره پیدایی تعقل و خردورزی به معنای کلی آن. البته توجه به عقل و تعقل فلسفی، و به سخنی دیگر، تعقل در باب تعقل فلسفی و نقد و بررسی آن، امری متأخر است و بر اساس اطلاعات مکتوب و باقی مانده، ابتدا در زمان سوفسطاییان و سقراط به شکلی ناقص مطرح شده است.

پس از آن در عصر جدید با «فرانسیس بیکن» و «رنه دکارت» و «جان لاک» بار دیگر مسئله معرفت و به خصوص تعقل، مورد توجه جدی قرار گرفت و در آثار «ایمانوئل کانت» به اوج خود رسید و مساوی با فلسفه شد و در نهایت به علم معرفت‌شناسی جدید انجامید. هنگامی که به مباحث مطرح شده در تاریخ فکر و فلسفه نظر می‌کنیم، می‌بینیم که عقل افلاطون با عقل ارسطو، عقل متکلمان با عقل عارفان، عقل دکارت با عقل کانت و... تفاوت می‌کند و هر کس معنای خاصی از آن را اراده کرده است. این جا است که پیچیدگی مسئله خود را نشان می‌دهد و معلوم می‌شود که تلقی انسان‌ها از چیزی که انسان بودن آن‌ها به آن است، یکسان نیست. لازمه این اختلاف نظر آن نیست که بگوییم هر کس عقل خاصی دارد که متفاوت و متباین با عقل دیگران است؛ بلکه می‌توان گفت این اختلاف به دلیل اختلاف در تفسیر عقل است.

۱. آمدی، عبدالواحد، غررالحکم، شرح خوانساری، ج ۱، ص ۶۱ ح ۲۳۰.

۲. فتال نیسابوری، روضة الواعظین، ص ۸؛ صدوق، الامالی، ص ۳۱۲؛ علامه مجلسی، بحارالانوار، ج

۱، ص ۸۲.

اختلاف در تفسیر را نیز می‌توان به کارکردهای متفاوت عقل و قابلیت‌های گوناگون آن بازگرداند. بدین سان اهمیت بررسی عقل و تعقل از دیدگاه امام علی علیه السلام روشن می‌شود؛ چرا که خداوند متعال با فضل خویش آن امام حکیم را از عالی‌ترین درجه عقل بهره‌مند ساخته است و هم او است که می‌تواند مفسر عقل و تبیین‌کننده تعقل و مسیرهای درست آن باشد.

عقل در لغت و اصطلاح

معنای اصلی عقل در لغت عرب، منع، نهی، امساک حبس و جلوگیری است.^۱ معانی دیگر عقل نیز از همین معنا اخذ شده، با آن مناسبت دارد. مثلاً به وسیله‌ای که شتر را با آن می‌بندند، «عقال» گفته می‌شود؛ چون شتر را از حرکت باز می‌دارد. به عقل انسان نیز عقل گفته می‌شود؛ چون او را از جهل و کردار زشت باز می‌دارد. خلیل نحوی می‌گوید: «عقل نقیض جهل است.»^۲

فارس بن زکریا نیز وجه تسمیه عقل را این می‌داند که انسان را از گفتار و کردار زشت باز می‌دارد.^۳ جرجانی هم معتقد است عقل، صاحبش را از انحراف به کج، منع می‌کند.^۴ می‌بینیم که لغت شناسان، گذشته از بیان معنای اصلی عقل که منع است، به ابعاد یا کارکردهای مهم عقل، یعنی دو جنبه معرفتی و ارزشی عقل نیز اشاره کرده‌اند. چنان که خواهیم دید، این دو جنبه از عقل در کلمات حضرت امیر علیه السلام نیز آمده است. یکی از مترادفات عقل، «نُهیه» است که در قرآن به صورت جمع (نُهَیْ: خردها) به کار رفته است.^۵ از آن جا که عقل از امور قبیح نُهَیْ می‌کند، به عقل نهی می‌گویند.^۶ درباره معنای اصطلاحی عقل باید گفت در تاریخ اندیشه شرق و غرب، تفسیرهای مختلفی از عقل شده است.^۷ برای مثال عقل یا نوس (Nous) برای آناکساگوراس موجودی

۱. ر.ک.: جوهری، اسماعیل، الصحاح، ج ۵، ص ۱۷۶۹؛ فیومی، احمد، المصباح المنیر، ص ۴۲۳ -

۴۲۲؛ ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۶۹

۲. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۶۹

۳. همان.

۴. جرجانی، علی، التعریفات، ص ۶۵

۵. سوره طه (۲۰): آیات ۱۲۸ و ۵۴. ۶. فیومی، احمد، المصباح المنیر، ص ۶۲۹

۷. ر.ک.: علامه مجلسی، مرآة العقول، ج ۱، ص ۲۷؛ ملاصدرا، شرح اصول الکافی، ج ۱، ص ۲۲۹ -

۲۲۲؛ فولکیه، پل، فلسفه عمومی یا ما بعد الطبیعه، ص ۸۲ - ۷۹.

است مجرد از عالم که با ایجاد حرکت نخستینی و چرخشی در توده اولیه جهان، باعث پیدایش عالم کنونی می‌گردد. عقل در نگاه افلاطون، وسیله‌ای است که آدمی با استفاده از آن و بر اساس دیالکتیک، به عالم مُثُل عروج کرده، صورت‌های کلی (مُثُل) را شهود می‌کند. ارسطو، عقل را قوه‌ای می‌داند که صورت‌های کلی را از افراد جزئی انتزاع می‌کند و نیز از بدیهیات به نظریات می‌رسد. عقل در نظر دکارت، قوه‌ای است که تصورات فطری را در خود دارد. برای کانت عقل نظری، همان قوه استنتاج با واسطه یا استنتاج قیاسی است و عقل عملی منشأ تکلیف اخلاقی و... .

با این همه، بدون در نظر گرفتن تفسیرهای جزئی، می‌توان گفت در فلسفه و کلام برای عقل دو اصطلاح کلی قابل تشخیص است: در یکی از این دو اصطلاح، عقل موجودی است که ذاتاً و فعلاً مجرد بوده و به طور مستقل، یعنی بدون تعلق به نفس و بدن، موجود است. بسیاری از فیلسوفان به مقتضای قاعده «الواحد لا یصدر منه الا الواحد» و قاعده «امکان اشرف» و دلایل دیگر،^۱ وجود سلسله‌ای از عقول را تصویر کرده‌اند که واسطه فیض الهی‌اند. بدین ترتیب که از خدا تنها یک موجود - که عقل اول نامیده می‌شود - صادر گشته و از آن عقل دوم، و از آن عقل سوم، تا عقل دهم، که عقل فعال نام دارد.

عالم طبیعت از عقل فعال صادر شده است. این عقول، عقول طولی هستند و در میانشان رابطه علیت برقرار است. شیخ اشراق ضمن اثبات عقول طولی مشابین، تعداد آن‌ها را بیش از ده دانسته و گذشته از عقول طولی، به «عقول عرضی» یا «ارباب انواع» نیز معتقد گشته است.^۲ صدرالدین شیرازی نیز ضمن پذیرفتن ارباب انواع، تبیین خاصی درباره آن ارائه کرده است.^۳

در اصطلاح دیگر، عقل یکی از قوای نفس انسانی است. در این معنا، عقل با نفس متحد است و یکی از قوا و مراتب آن به شمار می‌رود و در مقابل قوای خیال، و هم و حس قرار می‌گیرد. عقل قادر به ادراک کلیات است و می‌تواند مسائل نظری را از مقدمات بدیهی و معلوم استنباط کند. این عقل به ملاحظه مدرکاتش دو نوع است: عقل نظری و عقل عملی.

۱. راغب اصفهانی، حسین، مفردات الفاظ القرآن، ص ۵۷۷.

۲. ر.ک: مجموعه مصنفات شیخ اشراق، تصحیح هنری کرین، ج ۲، ص ۱۵۴، ۱۳۹.

۳. ملاصدرا، الحکمة المتعالیه، ج ۱، ص ۳۰۷ و ج ۲، ص ۳۴۶ به بعد و ج ۸، ص ۳۳۲.

برخی، عقل انسانی را به عقل استدلال گر یا جزئی (Ratio) و عقل شهودگر یا کلی (Intellectus) تقسیم کرده‌اند.^۱ عقل استدلال گر همان عقلی است که نظریات را از میان بدیهیات و معلومات بر می‌آورد؛ اما عقل شهودگر مستقیماً حقایق را شهود و وجدان می‌کند. بسیاری از فیلسوفان درباره نحوه ارتباط عقل انسانی و عقل مستقل، معتقدند کلیات عقلی در عقل فعال قرار دارد و هم او است که این کلیات را بر عقول انسانی افاضه می‌کند.

جایگاه عقل در ذات انسانی

از جمله مباحثی که بیانگر اهمیت عقل است، شأن و منزلت عقل در انسان است. چنان که خواهیم دید، از نگاه امام علی علیه السلام عقل مهم‌ترین نعمتی است که خداوند به انسان ارزانی داشته است، و همین موهبت الهی، وجه تمایز انسان از چارپایان است.

از مترادفات عقل، «لُب» است که در قرآن به صورت جمع: اولوالالباب (صاحبان خرد) به کار رفته است.^۲ لُب در لغت به معنای مغز و اصل و ناب چیزی است؛ چنان که به مغز گردو «لُب الجوز» گفته می‌شود.^۳ از آن جا که عقل، اصل انسان است و انسانیت انسان به عقل او است، به عقل، لُب نیز گفته می‌شود.

همان طور که در مقدمه گذشت، نزد امام علی علیه السلام انسانیت انسان به عقل او است. در حدیثی دیگر تفاوت انسان، حیوان و فرشته را بدین گونه بیان می‌فرمایند:

«خداوند در فرشتگان عقلی بدون شهوت نهاد، و در چارپایان شهوتی بدون عقل، و در فرزندان آدم هر دو را قرار داد. پس هر که عقلش بر شهوتش غالب گشت، از فرشتگان برتر است و هر کس شهوتش بر عقلش پیروز شد، از چارپایان بدتر است».^۴

بر اساس این حدیث شریف، تفاوت انسان با حیوان در عقل او است، و تفاوت او با فرشتگان در شهوت، و تفاوتش با هر دو در ترکیب عقل و شهوت و لوازم و آثاری است که از این ترکیب حاصل می‌شود. در مقابل حیوان تنها یک راه قرار دارد و آن راه شهوت است؛

۱. نصر، سید حسین، نیاز به علم مقدس، ص ۲۹۲

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۹۰. ۳. فیومی، احمد، المصباح المنیز، ص ۵۴۷.

۴. صدوق، علل الشرایع، ص ۴؛ طبرسی، علی، مشکاة الانوار، ص ۲۵۱؛ علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۲۹۹.

چنان که فراروی فرشته تنها راه عقل را نهاده‌اند. اما انسان از دو نیروی متضاد بهره دارد، که هر یک راه خاصی را در مقابل او می‌کشایند و او را به سوی خویش می‌خوانند. این جا است که انتخاب مطرح می‌شود؛ عقل یا شهوت. وقتی پای انتخاب به میان آمد، مسؤولیت نیز پا به میدان می‌گذارد؛ مسؤولیت، تصمیم و انتخاب راه.

امام پس از بیان تفاوت انسان با حیوان و فرشته به دو مطلب اشاره می‌کند: یکی این که اگر در انسان عقل بر شهوت غالب گشت، او از فرشته برتر است، و اگر شهوت بر عقل چیره شد، انسان از حیوان بدتر است.

دلیل مطلب نخست این است که فرشته تنها دارای عقل است و راهی جز آن پیش رو ندارد. بنابراین پیروی از راه عقل برای فرشته کار مشکلی نیست؛ اما چون در انسان شهوت نیز وجود دارد و شهوت او را به مخالفت با عقل فرا می‌خواند، پیروی از راه عقل مستلزم رام کردن شهوت است، که کاری بس مشکل و توانفرسا است.

از این رو درجه ارزشی کسی که به رغم داشتن شهوت، از عقل پیروی کرده است، بالاتر از رتبه موجودی است که بدون داشتن شهوت، پیرو عقل است. دلیل نکته دوم نیز همین است. حیوان چون تنها از شهوت برخوردار است، چاره‌ای جز پیروی از آن ندارد؛ اما انسان برای پیروی از شهوت باید عقل را کنار بگذارد، و روشن است که رتبه کسی که پیروی از شهوت را برگزیده است، از کسی که چاره‌ای جز این کار نداشته، پایین تر است.

اگر بخواهیم بر اساس حدیث پیش گفته، تعریفی از انسان ارائه دهیم، می‌توانیم انسان را «موجودی که دارای عقل و شهوت است» تعریف کنیم؛ اما چنان که اشاره شد لازمه وجود این دو نیرو، نیروی سومی است و آن نیروی اراده و انتخاب است.

بر اساس همین نیروی اخیر است که آدمی آزادانه از عقل یا شهوت پیروی می‌کند. در واقع انسان به مدد نیروی اراده، مسیر خویش را بر می‌گزیند و در طریق خرد یا شهوت قرار می‌گیرد. بنابراین اراده در عرض دو نیروی دیگر نیست، بلکه در طول آن دو است و هنگامی که فعلیت می‌یابد به اراده عقلانی و اراده شهوانی تقسیم می‌شود.

از این میان، آن چه ملاک ارزش آدمی است و می‌تواند وی را در مقامی برتر از فرشتگان نشانند، اراده عقلانی او است، و آن چه باعث ردیلت و تباهی وی است و او را از چارپایان پست تر می‌کند، اراده شهوانی است. از همین رو است که امام علی علیه السلام در اهمیت عقل

می‌فرمایند: «قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ عَقْلُهُ؛ ارزش هر انسانی، خرد اوست»^۱ باز می‌فرمایند: «أَعْنَى الْعِنَى الْعَقْلُ؛ برترین بی‌نیازی خرد است.»^۲ احادیثی که پیش از این درباره جایگاه عقل در انسان و این که اصل انسان خرد اوست، نقل شد، همین معنا را تقویت می‌کنند.

عقل در مقابل شهوت و هوای نفس و جهل

گذشت که امام علی علیه السلام عقل را در مقابل شهوت قرار داده و انسان را موجودی مرکب از عقل و شهوت شناسانده‌اند. آن امام گرامی، به این تقابل به گونه‌های دیگری نیز اشاره فرموده‌اند. از این میان می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- هرگاه عقل کامل شود، شهوت ناقص می‌گردد.^۳
- هر که عقلش کامل شود، شهوت‌ها را سبک می‌شمارد.^۴
- آن که بر شهوتش غالب شود، عقلش آشکار می‌گردد.^۵
- همنشین شهوت، روحش بیمار و عقلش معیوب است.^۶

و بالاخره در سخنی رسا می‌فرمایند:

عقل و شهوت ضد یکدیگرند، و تأیید کننده عقل، علم است و تزیین کننده شهوت، هوای نفس است، و نفس در میان این دو، مورد تنازع است هر یک پیروز شود، نفس در طرف او قرار می‌گیرد.^۷

در این حدیث، هوای نفس تزیین کننده شهوت شناسانده شده است. در برخی سخنان منقول از حضرت امیر علیه السلام عقل در مقابل هوای نفس قرار گرفته است؛ مثلاً در این سخنان:

۱. آمدی، عبدالواحد، غررالحکم، ج ۴، ص ۵۰۴، ح ۶۷۶۳.
۲. نهج البلاغه، حکمت ۳۸؛ متقی، علی، کنز العمال، ج ۱۶، ص ۲۶۶، نیز ر.ک: ری شهری، محمد العقل و الجهل فی الكتاب و السنه، ص ۵۹ - ۵۸.
۳. «إِذَا كَمَلَ الْعَقْلُ نَقَصَتِ الشَّهْوَةُ»؛ آمدی، عبدالواحد، غررالحکم، ج ۳، ص ۱۳۵، ح ۴۰۵۴.
۴. «مَنْ كَمَلَ عَقْلُهُ اسْتَهَانَ بِالشَّهْوَاتِ»؛ همان، ج ۵، ص ۲۵۵، ح ۸۲۲۶.
۵. «مَنْ غَلَبَتْ شَهْوَتُهُ ظَهَرَ عَقْلُهُ»؛ همان، ج ۵، ص ۱۹۵، ح ۷۹۵۳.
۶. «قَرِيبُ الشَّهْوَةِ مَرِيضُ النَّفْسِ مَعْلُولُ الْعَقْلِ»؛ همان، ج ۴، ص ۵۱۰، ح ۶۷۹۰.
۷. «الْعَقْلُ وَ الشَّهْوَةُ ضِدَانٌ وَ مُؤَيِّدُ الْعَقْلِ الْعِلْمُ وَ مُزَيِّنُ الشَّهْوَةِ الْهَوَى، وَ النَّفْسُ مُتَنَازِعَةٌ بَيْنَهُمَا فَأَيُّهُمَا قَهَرَ كَانَتْ فِي جَانِبِهِ»؛ همان، ج ۲، ص ۱۳۷، ح ۲۱۰۰.

- آفت عقل، هوای نفس است.^۱
 - هوای نفس، آفت خردها است.^۲
 - اطاعت از هوای نفس، عقل را فاسد می‌کند.^۳
 - هوای نفس، دشمن عقل است.^۴
 - هیچ چیز به اندازه هوای نفس با عقل دشمنی ندارد.^۵
 - عقل صاحب و فرمانده لشکر رحمان است و هوای نفس فرمانده لشکر شیطان، و هر یک از این دو می‌خواهند نفس را به سوی خود کشانند. پس هر یک پیروز گردد، نفس در اختیار او خواهد بود.^۶
 از مقایسه این احادیث بایکدیگر در می‌یابیم که شهوت و هوای نفس یا یک چیزند یا دو چیز قریب به یکدیگر. به هر حال هوای نفس و شهوت در احادیث پیش گفته، در مقابل عقل قرار گرفته‌اند.

در برخی احادیث، جهل در مقابل عقل قرار می‌گیرد. حتی محدثان بزرگی چون کلینی «عقل و جهل» را عنوان بابی از ابواب کتاب‌های روایی خویش نهاده‌اند، نه عنوان «علم و جهل» را.

البته در احادیث گاه به تقابل علم و جهل نیز بر می‌خوریم؛ مثلاً امام علی علیه السلام می‌فرماید: «جهل ثروتمند، او را پست می‌گرداند و علم فقیر، او را بالا می‌برد.»^۷ اما معمولاً عقل در مقابل جهل قرار گرفته است. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «هیچ بی‌نیازی ای همچون عقل، و هیچ فقری مانند جهل نیست.»^۸ همچنین می‌فرماید: «عقل هدایت و نجات

۱. «آفة العَقل الهَوى»؛ همان، ج ۳، ص ۱۰۱، ح ۳۹۲۵.

۲. «أهوى آفة الألباب»؛ همان، ج ۱، ص ۸۳، ح ۳۱۴.

۳. «يسيرُ الهوى يُفسدُ العَقل»؛ ج ۶، ص ۴۵۶، ح ۱۰۹۸۵.

۴. «أهوى عدو العَقل»؛ همان، ج ۱، ص ۶۸، ح ۲۶۶.

۵. «ما ضادُ العَقل كالهوى»؛ همان، ج ۶، ص ۵۴، ح ۹۴۷۵.

۶. «العَقلُ صاحبُ جيشِ الرُحمنِ، وَ الهوى فائدُ جيشِ الشَّيطانِ، وَ النَّفسُ مُتَجاذِبَةٌ بَيْنَهُمَا فَأَيُّهُمَا غَلَبَ كَانَتْ فِي حَيْزِهِ»؛ همان، ج ۲، ص ۱۳۷، ح ۲۰۹۹.

۷. «جَهْلُ الْفَنَنِ يَضَعُهُ، وَ عِلْمُ الْفَقِيرِ يَرْفَعُهُ»؛ همان، ج ۳، ص ۳۶۷، ح ۴۷۶۵.

۸. نهج البلاغه، حکمت ۵۴.

می‌بخشد و جهل گمراه و نابود می‌گرداند.^۱ باز می‌فرمایند: «عاقل بر عقل خویش و جاهل بر امل و آرزویش تکیه می‌کند.»^۲

از احادیثی که دربارهٔ عقل و جهل وارد شده است،^۳ چنین بر می‌آید که ویژگی‌ها و آثار بیان شده برای عقل و جهل، درست در نقطهٔ مقابل یکدیگرند و می‌توان نتیجه گرفت که به طور کلی عقل و جهل دو نیروی متضاد در انسانند. اما از این که عقل در مقابل شهوت نیز قرار دارد، می‌توان نتیجه گرفت که جهل در این احادیث به معنای شهوت نیز هست.

گویا در کلمات حضرت امیر علیه السلام و نیز دیگر معصومان علیهم السلام جهل معنای واحدی ندارد: گاه به معنای نادانی یا عدم علم است، و از این رو در مقابل علم قرار می‌گیرد. این معنای جهل، امری عدمی است. اما گاه جهل به معنای شهوت و امری وجودی مطرح است. جهل به این معنا در مقابل عقل قرار می‌گیرد و این دو یعنی عقل و جهل دو نیروی متضادند و آدمی همیشه شاهد تنازع آن‌ها با یکدیگر است.

گفتنی است که در حدیث معروف «جنود عقل و جهل» منقول از امام صادق علیه السلام علم از جنود عقل، و جهل از جنود جهل بر شمرده شده و این دو در مقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند؛ همان گونه که فرماندهان آن‌ها (عقل و جهل) در مقابل یکدیگر صف آرایی کرده‌اند.^۴

روشن است که مقصود از جهلی که فرمانده سپاه است، با جهلی که سپاهی و سرباز است، متفاوت است: جهل فرمانده، همان نیروی وجود و شهوت است که در مقابل نیروی وجودی دیگر، یعنی عقل قرار می‌گیرد و چون امری وجودی است، دارای لشکر و سپاه فراوان است.

از جمله آثار و لشکریان عقل، علم است؛ زیرا لازمهٔ پیروی از عقل، فراگیری دانش است. از سوی دیگر جهل به معنای نادانی و فقدان علم از سپاهیان نیروی جهل و شهوت است؛ زیرا لازمهٔ جهل و شهوت، ترک علم و دانش است.

۱. «الْعَقْلُ يَهْدِي وَ يَنْجِي وَ الْجَهْلُ يُغْوِي وَ يُزِدِي»؛ آمدی، عبدالواحد، غررالحکم، ج ۲، ص ۱۵۲، ح

۲۱۵۱.

۲. «الْعَاقِلُ يَتَّعِمِدُ عَلَى عَقْلِهِ، الْجَاهِلُ يَتَّعِمِدُ عَلَى أَمَلِهِ»؛ همان، ج ۱، ص ۳۲۴، ح ۱۲۴۰.

۳. ر.ک: ری شهری، محمد، العقل والجهل فی الكتاب والسنة.

۴. کلینی، محمد الکافی، ج ۱، ص ۲۱.

این دو معنای جهل، ریشه در لغت عرب نیز دارد. فارس بن زکریا می‌گوید: جهل دو اصل و دو معنای اصلی دارد: یکی خلاف علم است و دیگری خلاف طمأنینه است و از همین معنای دوم است که به چوبی که با آن تکه‌های آتش را حرکت می‌دهند، *مِجْهَل* می‌گویند. نیز گفته می‌شود: *استجهلت الريح العُصن*؛ یعنی باد، شاخهٔ درخت را حرکت داد و شاخه، مضطرب و متحرک شد.^۱

بنابراین در لغت عرب نیز جهل دو معنای اصلی دارد: یکی عدم علم و دیگری حالتی در انسان که از آن به سستی و سبکی تعبیر می‌شود و در مقابل حالت طمأنینه قرار دارد. «ایزوتسو» زبان‌شناس و اسلام‌شناس معاصر نیز پس از بررسی اشعار زمان جاهلیت و نیز تحقیق در آیات قرآن مجید، سه معنا برای جهل می‌یابد: معنای نخست جهل «الگوی برجسته رفتار تندخوی بی‌پروایی است که با اندک انگیزختگی ممکن است قدرت تسلط بر نفس را از کف بدهد و در نتیجه بی‌باکانه به عمل برخیزد و هوس کور غیر قابل مهار کردنی، محرک او باشد؛ بی‌آن که هیچ در آن بیندیشد که پیامد عمل مصیبت بار او چه خواهد بود... در مقابل، این جنبهٔ جهل است که تصور حلم در درجهٔ اول متعارض است.»^۲ نتیجه معنای اول جهل، معنای دوم آن یعنی ضعیف شدن عقل و ناکارآمدی آن است. معنای سوم جهل، عدم علم است.^۳

عقل از دیدگاه دانشمندان غربی

کدام عقلانیت؟

چنان که دیدیم، عقل از دیدگاه امام علی علیه السلام در مقابل شهوت و هوای نفس قرار می‌گیرد و احکام و لوازم عقل و شهوت، احکامی متعارضند و آدمی از هر دو نیرو بهره‌مند است و با ارادهٔ آزاد خویش یکی را بر دیگری ترجیح می‌دهد.

در تفسیری دیگر از عقل، عقل نه در عرض شهوت و میل، بلکه در طول و خدمت گزار شهوت است. این تفسیر، تفسیر «دیوید هیوم» از عقل است. این رأی در بسیاری از مکاتب

۱. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، ج ۱، ص ۴۸۹.

۲. ایزوتسو، توشی هیکو، خدا و انسان در قرآن ب، ترجمهٔ احمد آرام، ص ۲۴۶.

۳. ر.ک: همان، ص ۲۷۸ - ۲۶۴.

فلسفی و اخلاقی و جامعه‌شناختی غرب مؤثر بوده است و عقلی که امروزه تجددگرایان (مدرنیست‌ها) مطرح می‌کنند و ماکس وبر در جامعه‌شناسی، آن را عقل ابزاری نامیده است، ریشه در همین رأی هیوم دارد.

«هیوم» کارکرد معرفتی عقل و کشف را از واقع انکار می‌کند. همچنین او کارکرد اخلاقی و عملی عقل، یعنی درک حسن و قبح و باید و نباید و تعیین اهداف زندگی را از شرح وظایف عقل حذف می‌کند. او به جای نقش نخست عقل، تجربه حسی را قرار می‌دهد، و عواطف و انفعالات، شامل: شهوت، هوای نفس، عشق، خشم و غضب را جایگزین نقش دوم عقل می‌سازد.^۱ بدین سان عقل نه توان کشف واقعیت را در بُعد نظری دارد و نه توان درک خوب و بد و تعیین اهداف زندگی اخلاقی را در بُعد عملی.

بدین ترتیب همان شهوتی که در نگاه امام علی علیه السلام در مقابل عقل و مذموم است، از نظر هیوم به رسمیت شناخته می‌شود و قوه تعیین‌کننده اهداف و خوب و بد زندگی می‌گردد، و عقل از این مقام عزل و در خدمت شهوت در می‌آید. حال آن که از نگاه امام، رستگاری انسان در پیروی از اهدافی است که عقل تعیین می‌کند و شقاوت او در پیروی از شهوت و هوای نفس است.

در روایتی از آن حضرت نقل شده است که فرمودند: «از عقل راهنمایی بگیر و با هوای نفس مخالفت کن تا پیروز و رستگار شوی.»^۲ نیز فرموده‌اند: «عقل، دشمن لذت‌های خویش است و جاهل، بنده شهوات خویش.»^۳ اما از نگاه هیوم اصولاً عقل نقش تعیین اهداف و تمییز خوب از بد را ندارد و تنها عواطف و شهوات می‌توانند اهداف زندگی را تعیین کنند. بدین ترتیب انسان چاره‌ای جز پیروی از شهوات ندارد و اراده آدمی اثر بی واسطه احساس لذت و درد او است.

به عقیده هیوم، فعلی یا احساسی یا منشی، فضیلت‌مندانه یا رذیلانه است، که دیدارش پدید آورنده لذت یا ناخوشی ویژه‌ای باشد.^۴ بنابراین فضیلت با لذت، و رذیلت با ناخوشی

۱. کاپلستون، فردریک، فیلسوفان انگلیسی، ترجمه امیر جلال الدین اعلم، ص ۳۳۷ - ۳۳۴.

۲. «اِسْتَرَشِدَ الْعَقْلَ وَ خَالَفَ الْهَوَى تَنْجِیحًا»: آمدی، عبدالواحد، غررالحکم، ج ۲، ص ۱۸۴، ح ۲۳۱۰.

۳. «الْعَاقِلُ عَدُوٌّ لِدَّيْبِ الْجَاهِلِ عِنْدَ شَهْوَتِهِ»: همان، ج ۱، ص ۱۲۳، ح ۴۴۹ و ۴۴۸.

۴. ر.ک: کاپلستون، فردریک، فیلسوفان انگلیسی، ترجمه امیر جلال الدین اعلم، ص ۳۴۶.

ودرد مساوی خواهد بود. فضیلت، انطباعی دلپذیر بر می‌انگیزد و رذیلت، انطباعی نادلپذیر. بدین سان احساس اخلاقی، عبارت است از احساس پسندیدن یا ناپسندیدن افعال یا خصال یا منش‌ها.^۱

هیوم پس از انکار کارکردهای نظری و عملی عقل و نشانیدن تجربه حسی و عواطف در جای عقل، برای عقل نقش دیگری در نظر می‌گیرد. جمله مشهور او این است: «عقل بردهٔ انفعالات است و باید چنین باشد و هرگز مدعی کار دیگری جز گزاردن خدمت و فرمان آن‌ها نتواند بود.»^۲ به دیگر سخن برای هیوم، عقل تنها کارکرد ابزاری دارد و به منزلهٔ ابزار انفعال و لذت است و به او کمک می‌کند تا به لذت‌ها دست یابد و شهوات خود را ارضا کند. تفسیر هیوم از عقل، عقل ابزاری و گاه عقل معاش نامیده می‌شود. در بحث از کارکردهای عقل خواهیم دید که امام علی علیه السلام کارکرد ابزاری و عقل معاش را می‌پذیرند؛ اما تفسیر امام از عقل معاش با تفسیر امثال هیوم کاملاً متفاوت است.

معانی و اطلاق عقل

در مقدمه و نیز بحث از معانی اصطلاحی عقل اشاره شد که از عقل تفسیرهای مختلفی ارائه شده است. برخی از این تفسیرها، قابلیت و کارکرد خاصی را برای عقل مورد توجه قرار می‌دهند و دیگر قابلیت‌های عقل را انکار می‌کنند. رأی هیوم که پیش از این توضیح داده شد، مثال گویایی در این باب است. اکنون می‌کوشیم تا کارکردهای مختلف عقل را که در سخنان امام علی علیه السلام مطرح شده است، بازگویی و بررسی کنیم.

۱. کارکرد نظری عقل

دربارهٔ کارکرد نظری عقل می‌توان به دو گونه روایات از حضرت امیر علیه السلام استناد جست: بخشی از احادیث، مطلق علم و آگاهی و حکمت را از آثار عقل و تعقل می‌شمارند. این احادیث می‌توانند شامل علم و حکمت نظری نیز باشند؛ اما پاره‌ای از احادیث قابلیت‌هایی همچون خودشناسی، خداشناسی و دین‌شناسی را از آثار عقل می‌دانند. این احادیث، کارکرد

۲. همان، ص ۳۴۳.

۱. ر.ک: همان، ص ۳۴۷ و ۳۴۶.

نظری عقل را می‌نمایاند. در این جا از هر دو دسته احادیث، چند نمونه را ذکر می‌کنیم:

- عقل، اصل و منشأ علم، و دعوت‌کننده به فهم است.^۱
- آن که تعقل کند، آگاهی می‌یابد.^۲
- برترین عقل، خودشناسی است.^۳
- برترین عقل، شناخت حق با حق است.^۴
- با عقول، شناخت خدا محکم و پایدار می‌شود.^۵
- [خداوند] بانسان‌های تدبیر درست که به ما نمایاند، بر خردها آشکار گردید.^۶
- مؤمن به خدا ایمان نمی‌آورد، مگر این که تعقل کند.^۷
- دین و ادب، نتیجه عقل است.^۸

بدین سان امام علی علیه السلام دست یابی به علم، حکمت، خودشناسی، خداشناسی و دین‌شناسی را از رهگذر عقل می‌داند، که کارکردی نظری است. البته همان گونه که در بحث «عقل و دین» خواهیم گفت، دین مکمل عقل است و ارتباطی خاص و دو سویه میان عقل و دین وجود دارد.

۲. کارکرد عملی عقل

احادیثی که از امام علی علیه السلام در زمینه نقش ارزشی، اخلاقی و عملی عقل وارد شده است، بیش از احادیث بیان‌کننده کارکردهای دیگر عقل است. در این جا تنها چند نمونه ذکر می‌شود و در ادامه نیز، به احادیث دیگری در این زمینه اشاره خواهد شد. حضرت در این باره می‌فرماید:

۱. «الْعَقْلُ أَصْلُ الْعِلْمِ وَ دَاعِيَةُ الْفَهْمِ»؛ آمدی، عبدالواحد، غررالحکم، ج ۲، ص ۹۱، ح ۱۹۵۹.
۲. «مَنْ عَقَلَ فَهَمَّ»؛ همان، ج ۵، ص ۱۳۵، ح ۷۶۴۴.
۳. «أَفْضَلُ الْعَقْلِ مَعْرِفَةُ الْإِنْسَانِ»؛ آمدی، عبدالواحد، غررالحکم، ج ۲، ص ۴۴۲، ح ۳۲۲۰.
۴. ابن طلحة شافعی، محمد، مطالب السؤل، ص ۵۰.
۵. ابن شعبه حرانی، حسن، تحف العقول، ص ۶۲ مفید، الامالی، ص ۲۵۴؛ صدوق، التوحید، ص ۳۵.
۶. الکافی، ج ۱، ص ۱۴۱، نیز ر.ک: نهج البلاغه، خطبة ۱۸۲.
۷. «مَا آمَنَ الْمُؤْمِنُ حَتَّىٰ عَقَلَ»؛ آمدی، عبدالواحد، غررالحکم، ج ۶، ص ۷۰، ح ۹۵۵۳.
۸. ابن رازی، جعفر، جامع الاحادیث، ص ۱۳۶.

- کمال نفس با عقل به دست می‌آید.^۱
 - ادب در انسان همچون درختی است که اصل و ریشه آن عقل است.^۲
 - اخلاق نیکو از میوه‌های عقل است.^۳
 - عقل درختی است که میوه‌اش سخاوت و حیا است.^۴
 - میوه عقل، مدارا کردن با مردم است.^۵
 - جوانمردی انسان، به اندازه عقل او است.^۶
 - عقل، دوری جستن از گناه است.^۷
 - با افزایش عقل، حلم و بردباری افزایش می‌یابد.^۸
 - میوه عقل، راست گویی است.^۹
 - اطاعت از خدا به اندازه عقل است.^{۱۰}
 - آن که عقلش کمال یابد، رفتارش نیکو گردد.^{۱۱}
 - از نشانه‌های عقل، عمل به عدالت است.^{۱۲}
- بدین سان عقل، خوب و بد افعال را به انسان می‌نماید و کمال آدمی و فضایل اخلاقی همچون ادب، حیا، سخاوت، مدارا، جوانمردی، حلم، راستگویی، و عدل به وسیله عقل شناخته می‌شوند.



۱. «بِالْعَقْلِ كَمَالُ النَّفْسِ»؛ غررالحکم، ج ۳، ص ۲۳۴، ح ۴۳۱۸.
۲. «الْأَدَبُ فِي الْإِنْسَانِ كَشَجَرَةِ أَصْلُهَا الْعَقْلُ»؛ همان، ج ۲، ص ۱۰۹، ح ۲۰۰۴.
۳. «الْخُلُقُ الْمَحْمُودُ مِنْ ثَمَارِ الْعَقْلِ»؛ همان، ج ۱، ص ۳۳۹، ح ۱۲۸۰.
۴. «الْعَقْلُ شَجَرَةٌ ثَمَرُهَا السَّخَاءُ وَالْحَيَاءُ»؛ همان، ج ۱، ص ۳۲۹، ح ۱۲۵۴.
۵. «ثَمَرَةُ الْعَقْلِ مُدَارَاةُ النَّاسِ»؛ همان، ج ۳، ص ۳۲۹، ح ۴۶۲۹.
۶. «مُرُوءَةُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ عَقْلِهِ»؛ همان، ج ۶، ص ۱۲۸، ح ۹۷۷۷.
۷. «إِنَّمَا الْعَقْلُ التَّجَنُّبُ مِنَ الْإِثْمِ، وَ النَّظَرُ فِي الْعَوَاقِبِ، وَ الْآخْذُ بِالْحَزْمِ»؛ همان، ج ۳، ص ۸۴، ح ۳۸۸۷.
۸. «بُؤْفُورُ الْعَقْلِ يَتَوَفَّرُ الْحَلْمُ»؛ همان، ج ۳، ص ۲۲۱، ح ۴۲۷۴.
۹. «ثَمَرَةُ الْعَقْلِ الصِّدْقُ»؛ همان، ج ۳، ص ۳۳۳، ح ۴۶۴۳.
۱۰. «عَلَى قَدْرِ الْعَقْلِ تَكُونُ الطَّاعَةُ»؛ همان، ج ۴، ص ۳۱۲، ح ۶۱۷۸.
۱۱. صدوق، الخصال، ص ۶۳۳.
۱۲. «مِنْ غَلَامَاتِ الْعَقْلِ الْعَمَلُ بِسُنَّةِ الْعَدْلِ»؛ غررالحکم، ج ۶، ص ۴۴، ح ۹۴۳۰.

۳. کارکرد ابزار عقل

آن چه به عنوان عقل معاش و نیز عقل ابزاری در احادیث امام علی علیه السلام آمده است، با عقل ابزاری مطرح شده در آثار هیوم و دیگران - که معطوف به دنیا و معاش است و تلقی رایج از عقل ابزاری نیز همان است - متفاوت است. در این جا می توان ابتدا تعریفی عام از عقل ابزاری که هدفش معاش است، مطرح کرد و سپس به دو دیدگاه مقابل یکدیگر پرداخت.

عقل ابزاری معطوف به معاش، به طور کلی عبارت است از قدرت و شعوری که انسان با استفاده از آن به معاش خود سامان می دهد و به زندگی دنیوی مطلوبش دست می یابد. این عقل از آن جا که قدرت فن آوری و حساسگری دارد، آدمی را قادر می سازد تا وقایع آینده را پیش بینی کند.

احادیث زیر را که همگی از امام علی علیه السلام است، می توان ناظر به کارکرد ابزاری عقل و عقل معاش دانست:

- برترین مردم در عقل بهترین آن ها است در تقدیر و برنامه ریزی معاش خود.^۱
 - بهترین دلیل بر زیادتی عقل، حُسن تدبیر است.^۲
 - عقل، تو را به سودمندتر فرمان می دهد.^۳
 - مرز عقل، عاقبت اندیشی است.^۴
 - اگر عقل سالم باشد، انسان از فرصت هایش بهره مند می گردد.^۵
 - عقل، گمانه زنی درست و شناخت آینده بر اساس گذشته است.^۶
- چنان که دیدیم عقل ابزاری برای هیوم و تجددگرایان، عقلی است که ابزار رسیدن به امیال و شهوات انسان را فراهم می کند. این عقل، در طول شهوت و در خدمت آن است، نه در

۱. «أَفْضَلُ النَّاسِ عَقْلاً أَحْسَنُهُمْ تَقْدِيرًا لِمَعَاشِهِ وَ أَشَدُّهُمْ اهْتِمَامًا بِإِصْلَاحِ مَعَادِيهِ»؛ همان، ج ۲، ص ۴۷۲، ح ۳۳۴۰.

۲. «أَدَلُّ شَيْءٍ عَلَى غِرَاةِ الْعَقْلِ حُسْنُ التَّدْبِيرِ»؛ همان، ج ۲، ص ۴۲۹، ح ۳۱۵۱.

۳. ابی، منصور بن حسین، نثر الدر، ج ۱، ص ۲۸۵.

۴. «حَدُّ الْعَقْلِ النَّظَرُ فِي الْعَوَاقِبِ وَ الرِّضَا بِمَا يَجْرِي بِهِ الْقَضَاءُ»؛ غررالحکم، ج ۳، ص ۴۰۴، ح ۴۹۰۱.

۵. «لَوْ صَحَّ الْعَقْلُ لَأَغْتَنَّمَ كُلُّ امْرِءٍ مَهَلَهُ»؛ همان، ج ۵، ص ۱۱۲، ح ۷۵۷۹.

۶. ابن ابی الحدید، عزالدین، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۳۳۱.

عرض و معارض آن. دیگر آن که معطوف به دنیا و زندگی دنیوی است و کاری با آخرت انسان ندارد. همچنین این عقل در خدمت عقل نظری که خدا و دین را اثبات می‌کند و عقل عملی که حُسن و قُبْح افعال را مشخص می‌کند و آدمی را به کارهای ارزشی و اخلاقی رهنمون می‌شود، نیست؛ بلکه در مقابل آن دو قرار می‌گیرد.

در نقطهٔ مقابل، امام علی علیه السلام کارکرد نظری و عملی عقل را می‌پذیرند. از این رو عقل معاش و ابزاری از دیدگاه آن امام، ابزار رسیدن به هدف عقل نظری و عملی است، و چون عقل نظری، خدا و دین و آخرت را اثبات می‌کند و عقل عملی آدمی را به رعایت احکام خدا و دین و آخرت فرا می‌خواند، عقل ابزاری در خدمت دین و معنویت و آخرت قرار خواهد گرفت، و در مقابل شهوت و هوای نفس.

از همین رو و برای نشان دادن همسویی میان معاش دینی و معاد است که امام در برخی سخنان، کارکرد عقل معاش و عقل معاد را قرین یکدیگر ساخته، می‌فرمایند:

برترین مردم در عقل، کسانی هستند که بهتر از دیگران در معاش خود تدبیر و برنامه ریزی می‌کنند و بیش از دیگران به اصلاح معاد و آخرتشان اهتمام می‌ورزند.^۱

به نظر می‌رسد دلیل این که در برخی احادیث، زیرکی معاویه، نکراء و شیطنت شمرده شده است نه «عقل»،^۲ همین نکته باشد؛ یعنی عقل ابزاری اگر در خدمت عقل نظری و عملی و در نتیجه خدا و دین قرار گیرد و زندگی دینی را سامان دهد، عقل نامیده می‌شود؛ ولی اگر به خدمت شهوت درآید، شیطنت و نکراء است.

امام علی علیه السلام پیامد عقل و تعقل را عبادت و اطاعت خدا و زهد در دنیا و توشه‌گیری برای آخرت دانسته، می‌فرمایند:

- خداوند با چیزی برتر از عقل، عبادت نشده است.^۳

- عاقل‌ترین مردم، مطیع‌ترین آنان در برابر خدا و نزدیک‌ترین آن‌ها به خدا است.^۴

۱. «أَفْضَلُ النَّاسِ عَقْلاً أَحْسَنُهُمْ تَقْدِيراً لِمَعَاشِهِ وَ أَشَدَّهُمْ اهْتِمَاماً بِإِصْلَاحِ مَعَادِهِ»؛ غررالحکم، ج ۲، ص ۴۷۲، ۳۳۴.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۱۱.

۳. همان، ص ۱۸.

۴. «أَعْقَلُ النَّاسِ أَقْرَبُهُمْ مِنَ اللَّهِ»، «أَعْقَلُ النَّاسِ أَطْوَعُهُمْ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ»؛ غررالحکم، ج ۲، ص ۴۴۳ - ۴۲۸، ح ۳۲۲۸ و ۳۱۴۷.

- عاقل کسی است که در دنیای فانی و پست، زهد بورزد و در بهشت جاودان و بلند مرتبه، رغبت کند.^۱

- عاقل کسی است که از شهوت‌ها دوری کرده، دنیا را به آخرت بفروشد.^۲
این سخنان، جهت‌گیری عقل معاش را در تعالیم امام، به خوبی نشان می‌دهند.

۴. اطلاقات عقل عملی

در آثار فیلسوفان اسلامی، عقل عملی به چند معنا آمده است: مشهورترین معنای عقل عملی، قوه‌ای است که به واسطه آن، چیزی را که آدمی سزاوار است آن را انجام دهد یا ترک کند، می‌شناسد.^۳ بر این اساس عقل عملی، همچون عقل نظری، قوه شناخت است و تفاوت این دو عقل در متعلق شناختشان است.

معنای دیگر عقل عملی، قوه‌ای است که انسان را به اعمال خویش تحریک می‌کند. عقل به این معنا، همان قوه اراده است.^۴ بر این اساس، عقل عملی، قوه عمل را به معنای مشهور، از کارکردهای عقل نظری می‌دانند.

از جمله معانی عقل عملی، قوه‌ای است که هم مولد برخی اعمال مختص به انسان، همچون خجالت، خنده و گریه است و هم ادراک کننده احکام مربوط به اعمال انسانی؛ همچون استنباط صناعات و ادراک حسن و قبح اعمال است.^۵

امام علی علیه السلام اشارات گوناگونی به عقل عملی دارند که در این جا همه آن‌ها را بررسی می‌کنیم:

۱ - ۴. در اکثر سخنان حضرت درباره عقل عملی، اعمال نیکو و فضایل اخلاقی از آثار عقل بر شمرده شده، و بیان گردیده است که آدمی به واسطه عقلش به کمال، ادب، حیا،

۱. «العاقل من زهد في دنيا فانية ذنبيه و رغب في جنة سنينة خالدة غالية»؛ همان، ج ۲، ص ۶۸ ح ۱۸۶۸.

۲. «العاقل من هجر شهوته و باع دنياه بأخرته»؛ همان، ج ۲، ص ۳۴ ح ۱۷۲۷.

۳. ر.ک: فارابی، ابونصر، فصول منتزعه، ص ۵۴؛ علامه حلی، الجواهر النضید، ص ۲۳۳؛ ابن سینا، الاشارات و التنبيهات، ج ۲، ص ۳۵۲.

۴. ر.ک: رازی، قطب الدین، حاشیه الاشارات و التنبيهات، ج ۲، ص ۳۵۳ - ۳۵۲.

۵. ر.ک: ابن سینا، النجاة، ص ۳۳۱ - ۳۳۰؛ شفا، ج ۲ (طبیعیات)، ص ۳۷.

سخاوت، حلم و عدل می‌رسد. مفاد اکثر احادیثی که در بخش کارکرد عملی عقل نقل شده، از این قبیل است. این نوع از احادیث هم بر عقل عملی به معنای ادراکی و معرفتی صادق است و هم بر عقل عملی به معنای قوه محرکه؛ زیرا هم معرفت و هم اراده، هر دو، مقدمه عملند. ۲- ۴. در پاره‌ای از سخنان امام، عقل قوه درک کننده است. برای مثال در حدیثی که امام علی علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند، آمده است: «پس از آن که انسان به بلوغ رسید، در قلب او نوری پدید می‌آید و پس از آن واجب و مستحب و خوب و بد را می‌فهمد. همانا عقل در قلب، مانند چراغی در میانه خانه است.»^۱ نیز در توصیف عاقل، می‌فرمایند: «عاقل کسی است که از میان دو شر، بهتر را بشناسد.»^۲ بنابراین کار عقل شناخت بهترین شرها است. باز حضرت می‌فرمایند: «عقل‌ها پیشوایان افکارند، و افکار پیشوایان قلب‌ها، و قلب‌ها پیشوایان حواس، و حواس پیشوایان اعضا و جوارح.»^۳ بر اساس این سخن، از عقل فکر تولید می‌شود و فکر در نهایت به عمل می‌انجامد. بنابراین عقل نقش معرفتی نسبت به عمل دارد. از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است: «بندگان به وسیله عقل، عمل نیکورا از عمل قبیح می‌شناسند.»^۴

۳- ۴. در برخی احادیث نقل شده از حضرت، عقل قوه‌ای است که امر و نهی می‌کند و آدمی را از اعمال زشت باز می‌دارد. مثلاً فرموده‌اند:

«عقل، تورا به سودمندتر امر می‌کند.»^۵ همچنین از سخنان آن حضرت است که: «قلوب را خیالاتی زشت است که عقل‌ها از آن‌ها باز می‌دارند.»^۶ و «نفوس رهایند؛ اما دست‌های عقول، نفوس را از پلیدی‌ها باز می‌دارند.»^۷

از این احادیث بر می‌آید که عقل نه تنها خوب و بد اعمال را به انسان یادآور می‌شود، بلکه به آن‌ها امر و نهی نیز می‌کند.

۱. صدوق، علل الشرایع، ص ۹۸؛ علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۹۹.

۲. ابن طلحه شافعی، محمد، مطالب السؤل، ص ۴۹.

۳. کراچکی، محمد، کنز الفوائد، ج ۱، ص ۲۰۰؛ علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۹۶.

۴. الکافی، ج ۱، ص ۲۹. ۵. ابی، منصور بن حسین، نثر الدر، ج ۱، ص ۲۸۵.

۶. «لِلْقُلُوبِ خَوَاطِرُ سُوءٍ، وَ الْعُقُولُ تَرْجُرُ عَنْهَا؛ غرر الحکم، ج ۵، ص ۳۱، ح ۷۳۴۰.

۷. «النُّفُوسُ طَلْفَةٌ لَكِنَّ أَيْدِيَ الْعُقُولِ تُمْسِكُ أَعْنَئَهَا عَنِ النُّحُوسِ»؛ همان، ج ۲، ص ۱۱۹، ح ۲۰۴۸.

ناگفته نماند که این معنا از عقل عملی (قوه امر و نهی کننده) غیر از معنای غیر مشهور اصطلاحی از عقل عملی است که به معنای قوه محرکه و عامله است. ممکن است عقل نسبت به عملی امر یا نهی کند، ولی آدمی امر و نهی عقل را وقتی نهد؛ در حالی که اگر قوه عامله و اراده بر عملی تعلق گرفت، آن عمل واقع خواهد شد. بنابراین احادیث پیش گفته را نباید بر اصطلاح غیر مشهور عقل عملی تطبیق کرد.

۴-۴. از امام علی علیه السلام روایت شده است که عقل به معنای نفس اعمال نیکو یا ترک اعمال زشت است. سخنان زیر که در تعریف عقل از آن حضرت نقل شده است، از این گروه است:

- همانا عقل، دوری جستن از گناه، عاقبت اندیشی و احتیاط است.^۱
 - عقل آن است که تنها آن چه را می‌دانی بر زبان آوری و به آن چه می‌گویی عمل کنی.^۲
 - عقل، تجربه اندوزی است و بهترین تجربه تو آن است که تو را پند دهد.^۳
 - عقل آن است که میانه روی کرده، اسراف نکنی، به وعده هایت عمل کرده، خلف وعده نکنی، و چون خشمگین شدی، بردبار باشی.^۴
- به نظر می‌رسد مراد امام در این گونه سخنان، بیان لازمه عقل، یعنی اعمال مذکور است؛ از باب اطلاق کلمه بر لازمه خود. بنابراین اطلاق چهارم به طور مجازی، همان اطلاق اول را بیان می‌کند.
- احادیث بسیاری که از امام علی علیه السلام در توصیف عاقل وارد شده است، شبیه همین اطلاق نوع چهارم است. در این احادیث، عاقل کسی است که اعمال خوب را به کار بندد و از اعمال زشت پرهیز کند. همچنین در احادیث بسیاری از آن حضرت، جاهل کسی است که مرتکب اعمال زشت می‌شود و اعمال نیک را ترک می‌کند.^۵

۱. «إِنَّمَا الْعَقْلُ التَّجَنُّبُ مِنَ الْإِثْمِ، وَ النَّظَرُ فِي الْعَوَاقِبِ، وَ الْآخِذُ بِالْخَيْرِ»؛ همان، ج ۳، ص ۸۴، ح ۳۸۸۷.

۲. «الْعَقْلُ أَنْ تَقُولَ مَا تَعْرِفُ وَ تَعْمَلُ بِمَا تَنْطَلِقُ بِهِ»؛ همان، ج ۲، ص ۱۵۰، ح ۲۱۴۱.

۳. نهج البلاغه، نامه ۳۱؛ متقی، علی، کنز العمال، ج ۱۶، ص ۱۷۷.

۴. «الْعَقْلُ أَنْكَ تَقْتَصِدُ فَلَا تُسْرِفُ وَ تَعِدُ فَلَا تُخْلِفُ وَ إِذَا غَضِبْتَ حَمَلْتَ»؛ غررالحکم، ج ۲، ص ۱۴۵، ح

۲۱۳۰.

۵. ر.ک: ری شهری، محمد، العقل و الجهل فی الكتاب و السنه، ص ۱۲۸ - ۱۲۴ و ۲۰۴ - ۲۰۱.

روشن است که آن که مرتکب اعمال زشت می‌شود نیز عقل دارد و گرنه حجت بر او تمام نخواهد بود؛ زیرا ملاک تکلیف، عاقل بودن است. بنابراین مراد احادیث یاد شده از عاقل، کسی است که عقل دارد و به مقتضای معرفت عقلی و امر و نهی عقل عمل نیز می‌کند، و مراد از جاهل کسی است که با وجود داشتن عقل، به مقتضای آن عمل نکرده، از جهل و شهوات پیروی می‌کند.

بدین سان در احادیث حضرت امیر علیه السلام به چهار نوع اطلاق از عقل عملی بر می‌خوریم: اطلاق اخیر، اطلاق مجازی، و بازگشت آن به اطلاق اول است. اطلاق اول نیز کلی، و با اطلاقات دیگر قابل جمع است. از این میان اطلاق دوم و سوم بیان کارکردهای عقل عملی است. بر اساس این دو کارکرد، عقل هم خوب و بد اعمال را نشان می‌دهد، و هم به اعمال خوب امر کرده، از اعمال زشت نهی می‌کند.

اگر بخواهیم این دو کارکرد را با معانی اصطلاحی عقل عملی بسنجیم، می‌توان گفت معنای اصطلاحی مشهور، یعنی قوه درک کننده خوب و بد اعمال - قطع نظر از تفسیرهای مختلفی که از آن شده است - با کارکرد اول مطابقت دارد. اما معانی اصطلاحی غیر مشهور با هیچ یک از کارکردهای یاد شده، از جمله کارکرد دوم، مطابقت ندارد؛ زیرا در دومین معنای اصطلاحی نقل شده، عقل با اراده یکسان انگاشته می‌شود؛ در حالی که در کارکرد دوم، عقل تنها امر و نهی می‌کند، اما آدمی می‌تواند بر اساس اراده‌اش به امر و نهی عقل گوش فرا ندهد و بر اساس شهوت عمل کند. بی ارتباط بودن سومین معنای اصطلاحی با کارکرد دوم نیز روشن است.

آری، عقل عملی در هر دو کارکرد پیش گفته بی نیاز از وحی و دین نیست، و ما در بحث «عقل و دین» به ارتباط آن دو خواهیم پرداخت.

عقل و اخلاق

رابطه میان عقل و اخلاق، از مباحث مهم عقل‌شناسی و نیز علم اخلاق است، و چنان که پیش‌تر گفته شد اکثر احادیث نقل شده از امام علی علیه السلام در زمینه عقل، به عمل و اخلاق مربوط می‌شود. مباحث «کارکرد عملی عقل» و «اطلاقات عقل عملی» به رابطه میان عقل و اخلاق مربوط می‌شود، و دیدیم که از دیدگاه امام، عقل آدمی قادر است خوب و بد اعمال را

تشخیص دهد و آدمی را به انجام برخی امور و ترک برخی دیگر بخواند. بر این اساس چند نکته مهم را در زمینه رابطه عقل و اخلاق، بررسی می‌کنیم.

یک.

از جمله مباحث مهم درباره ارتباط عقل و اخلاق، تأثیر و تأثر آن دو بر یکدیگر و از همدیگر است. همان طور که پیش‌تر دیدیم، تأثیر عقل بر اخلاق این است که انسان بر اساس عقل خویش، مفاهیم اخلاقی و خوب و بد افعال را درک، و نسبت به آن‌ها امر و نهی می‌کند. حال باید دید تأثیر اخلاق بر عقل چیست؟

احادیث بسیاری در این باره از امام علی علیه السلام نقل شده است که در آن‌ها فضایل اخلاقی و اعمال ارزشی از اسباب تقویت عقل برشمرده شده و در مقابل رذایل اخلاقی و گناهان از اسباب تضعیف عقل بیان شده است. امام در این باره می‌فرماید: «با شهوت مبارزه کن، و بر خشم پیروز شو، و با عادت زشت مخالفت کن تا نفست پرورش یابد و عقلت کامل شود.»^۱

همچنین فرموده‌اند: «آن که خود را از مواهب دنیا بی‌نیاز کند، عقل را کامل کرده است.»^۲

از جمله احادیث آن حضرت که در آن‌ها رذایل اخلاقی و گناهان از اسباب تضعیف و فساد عقل شمرده شده‌اند، سخنان زیر است:

- پیروی از هوای نفس، عقل را تباه می‌سازد.^۳

- عامل فساد عقل، حُب دنیا است.^۴

- بدترین آفات عقل، کبر و نخوت است.^۵

- خشم و غضب، عقل‌ها را تباه می‌کند.^۶

۱. «جَاهِدْ شَهْوَتَكَ وَ غَالِبْ غَضَبَكَ وَ خَالِفْ سُوءَ عَادَتِكَ تَزُكُّ نَفْسُكَ وَ يَكْمُلُ عَقْلُكَ وَ تَسْتَكْمِلُ ثَوَابَ

رَبِّكَ»؛ غررالحکم، ج ۳، ص ۳۶۵، ح ۴۷۶۰.

۲. «مَنْ سَخَتْ نَفْسُهُ عَنْ مَوَاقِبِ الدُّنْيَا فَقَدْ اسْتَكْمَلَ الْعَقْلَ»؛ همان، ج ۵، ص ۳۹۴، ح ۸۹۰۴.

۳. کراچی، محمد، کنزالفوائد، ج ۱، ص ۱۹۹.

۴. «سَبَبُ فَسَادِ الْعَقْلِ حُبُّ الدُّنْيَا»؛ غررالحکم، ج ۴، ص ۱۲۵، ح ۵۵۴۳.

۵. «شَرُّ آفَاتِ الْعَقْلِ الْكِبْرُ»؛ همان، ج ۴، ص ۱۷۸، ح ۵۷۵۲.

۶. «الْغَضَبُ يُفْسِدُ الْأَلْبَابَ»؛ همان، ج ۱، ص ۳۵۷، ح ۱۳۵۶.

- آفت عقل، عجب و خودپسندی است.^۱
 - آن که لهو و خوش گذرانی اش فراوان باشد، عقلش اندک است.^۲
 - از دست رفتن عقل در زیاده‌طلبی است.^۳

نکته مهمی که از این دو دسته احادیث - یعنی احادیثی که عقل را وسیله فهم اخلاقی می‌دانند و روایاتی که اخلاق را باعث افزایش عقل می‌دانند - می‌توان استفاده کرد، این است که عقل و اخلاق رابطه دو سویه دارند و این رابطه هیچ‌گاه قطع نمی‌شود و در نتیجه، عقل و اخلاق در این تعامل می‌توانند سیری تکاملی داشته باشند. به این بیان که آدمی با عقل اندکی که دارد، خوبی برخی افعال و زشتی برخی افعال را درک می‌کند. پس از این ادراک، اگر او به مقتضای عقل، عمل کند و افعال خوب را انجام داده، افعال زشت را ترک کند، عقل او بیش‌تر می‌شود، و در نتیجه خوبی و بدی‌های بیش‌تری را درک می‌کند. باز اگر به مقتضای عقلی عمل کند، دوباره افزون می‌گردد و در نتیجه محدوده بیش‌تری از اعمال اخلاقی را درک می‌کند. عکس این حالت نیز می‌تواند صادق باشد؛ یعنی اگر آدمی به مقتضای عقل اندک خویش عمل نکند و مرتکب ردایل و گناهان گردد، همان عقل اندک نیز تضعیف و در نهایت نابود می‌گردد؛ یعنی: «صُمُّ بَكْمُ عَمَى فَمَهْلًا يَعْقِلُونَ».^۴

بر این اساس آدمی می‌تواند با عقل خویش اخلاقی را تقویت کند و با اخلاق خویش، عقلش را کامل کند؛ همان‌طور که می‌تواند باعث تضعیف و نابودی عقل و اخلاق خویش گردد.

دو.

دو مکتب غایت‌گرایی (Teleological theory) و بایدگرایی (Deontological theory) مهم‌ترین مکاتب مطرح در فلسفه اخلاق (Ethics) و اخلاق هنجاری (Ethics) (Normative) به شمار می‌روند و بسیاری از فیلسوفان اخلاق را می‌توان در یکی از این دو مکتب جای داد. مکتب غایت‌گرایی، معتقد است ملاک اساسی درست بودن یا الزامی بودن

۱. «آفَةُ اللَّبِّ الْعُجْبُ»؛ همان، ج ۳، ص ۱۰۹، ح ۳۹۵۶.

۲. «مَنْ كَثُرَ لَهْوُهُ قَلَّ عَقْلُهُ»؛ همان، ج ۵، ص ۲۹۲، ح ۸۴۲۶.

۳. «ضِيَاغُ الْقَوْلِ فِي طَلَبِ الْفُضُولِ»؛ همان، ج ۴، ص ۲۲۸، ح ۵۹۰۱.

۴. سوره بقره (۲): آیه ۱۷۱.

عمل به لحاظ اخلاقی، ارزش غیر اخلاقی است که به وجود می‌آورد. به دیگر سخن، خود عمل فی نفسه خوب و الزامی نیست، بلکه برای داوری درباره خوبی و الزامی بودن عمل، باید به نتیجه و غایتی که به بار می‌آورد، نظر کرد.

طرفداران این مکتب در تعیین غایت با یکدیگر اختلاف نظر دارند؛ اکثر آنان غایت را لذت می‌دانند. دیگران اموری همچون قدرت، معرفت و کمال را غایت اعمال اخلاقی معرفی می‌کنند.

در مقابل این مکتب، نظریه وظیفه‌گروی قرار می‌گیرد که پیروانش یا منکر آنند که ملاک داوری در باب خوبی و الزامی بودن عمل، غایت و ارزش غیر اخلاقی آن است، یا معتقدند این مکتب به تنهایی کافی نیست و خود عمل، با قطع نظر از غایت آن می‌تواند خوب و بد یا واجب و حرام باشد.^۱

بنابراین غایت‌گروی تنها ملاک داوری را غایت عمل می‌داند؛ اما وظیفه‌گروی ضرورتاً به معنای نفی توجه به غایت در داوری نیست؛ بلکه می‌تواند این مطلب را بپذیرد، اما خود عمل و ویژگی‌های آن را نیز در داوری دخیل بداند. به نظر می‌رسد محتوای مکتب باید‌گروی با احادیثی که در اطلاق دوم و سوم عقل عمل نقل شد، سازگارتر است. بنا بر مفاد این احادیث، عقل قادر است خوب و بد اعمال را درک کند و به اعمال خوب امر و از اعمال زشت نهی کند.

البته در برخی از این احادیث، عقل بر اساس سود و فایده به عملی، امر یا از آن نهی می‌کند؛ اما همیشه این گونه نیست و در اکثر احادیث نقل شده، عقل مستقیماً خوبی و بدی عمل را درک می‌کند و آدمی را از پلیدی‌ها باز می‌دارد. بنابراین انحصار ملاک داوری در سود و غایت درست نیست و برخی افعال فی نفسه خوب یا بدند و عقل نیز قادر است لااقل در پاره‌ای موارد این خوبی و بدی را درک کرده، بدان امر یا از آن نهی کند.

سه.

در تفسیر حُسن و قُبْح در میان متفکران اسلامی و غیر اسلامی، نظریات مختلفی مطرح شده است. رأی مشهور در میان فیلسوفان اسلامی که برخی از اصولیین معاصر نیز موافق

۱. ر.ک: فرانکنا، ویلیام کی، فلسفه اخلاقی، ترجمه هادی صادقی، ص ۴۹ - ۴۵.

آند، در این باره آن است که حسن و قبح، از مشهورات عامه و آرای محموده است و عقلا برای سامان دادن به زندگی اجتماعی خود، بر روی آن‌ها توافق کرده‌اند.

می‌دانیم که مشهورات یکی از مقدمات قیاس جدلی است، و از قضایای یقینی و عقلی که از مقدمات قیاس برهانی اند، محسوب نمی‌شوند. ابن سینا می‌گوید: آرای مشهوره و محموده قضایایی هستند که علت تصدیق آن‌ها یا شهادت همه طوایف بشر است، مثل «عدل نیکو است»، و یا شهادت اکثر مردم و یا چیزی از این قبیل. این قضایا از اولیات عقلی و فطریات نیست و دلیل وجود این قضایا در نفس انسان این است که از کودکی بدان عادت کرده و یا به جهت مصلحت اندیشی و یا بر اثر برخی از خُلق‌های انسانی مثل حیا و انس به دیگران و یا برخی سنت‌های قدیمی یا استقرای بسیار، انسان، به آن‌ها معتقد شده است.^۱

بر اساس این نظریه، افعال فی نفسه دارای حسن و قبح نیستند و در نتیجه عقل، حسن و قبح افعال را درک نمی‌کند؛ بلکه حسن و قبح افعال امری عقلایی و قرار دادی است و عقلا به دلایل مختلف از جمله منافع اجتماعی، خوبی و بدی افعال را اعتبار کرده‌اند.

از احادیثی که درباره حکم عقل به خوبی و بدی افعال، از امام علی علیه السلام نقل شده است، بر می‌آید که حسن و قبح افعال، امری عقلی و یقینی است و انسان با تعقل و تدبیر در افعال به طور یقینی درک می‌کند که اعمالی خوبند و اعمالی زشت، و عقل انسان را دعوت به انجام کارهای خوب و ترک کارهای زشت می‌کند.

برای مثال وقتی حضرت می‌فرمایند: «من علاماتِ العقلِ، العملُ بِسُنَّةِ الْعَدْلِ؛ از نشانه‌های عقل، عمل به روش عدل است.»^۲ فرض این سخن آن است که عدالت عملی خوب است و عقل خوبی عدل را درک و آدمی را به آن دعوت می‌کند. از این رو کسی که به عدل رفتار می‌کند، از عقل بهره‌مند بوده و از آن پیروی کرده است. یا وقتی می‌فرمایند: «النُّفُوسُ طَلِقَةٌ لَكِنَّ أَيْدِيَ الْعُقُولِ تُمَسِّكُ أَعْنَئَتَهَا عَنِ النَّحُوسِ؛ عقول، نفوس را از پلیدی باز می‌دارد»^۳ فرض شده است که پلیدی امری واقعی و زشت است و عقل آن را درک کرده، آدمی را از ارتکاب آن باز می‌دارد.

۱. ر.ک: ابن سینا، النجاة، ص ۱۱۹ - ۱۱۸؛ مظفر، محمد رضا، المنطق، ص ۲۹۶ - ۲۹۳؛ همو، اصول

الفقه، ج ۱، ص ۲۲۸ - ۲۲۳.

۲. غررالحکم، ج ۶، ص ۴۴، ح ۹۴۳۰.

۳. همان، ج ۲، ص ۱۱۹، ح ۲۰۴۸.

عقل و دین

رابطه میان عقل و دین، شبیه رابطه عقل با اخلاق است. نزد امام علی علیه السلام عقل، راه رسیدن انسان به خدا و دین است: «با عقل، شناخت خدا محکم و پایدار می‌شود»؛^۱ «مؤمن به خدا ایمان نمی‌آورد، مگر این که تعقل کند»؛^۲ «دین و ادب نتیجه عقل است»؛^۳ «دینداری به اندازه عقل است»؛^۴ «نخستین پایه اسلام، عقل است».^۵

عقل از طریق استدلال از آیات آفاقی و انفسی، خدا را اثبات می‌کند و پس از اثبات خدا، خوبی و لزوم تسلیم در برابر خداوند و ایمان به خدا را به انسان گوشزد می‌کند. آدمی با عقل خویش، مخاطب دین و شریعت است و از همین رو است که از شرایط مکلف شدن در قبال دین و عقاید و احکام آن برخوردار می‌گردد. باز از همین جا است که حضرت امیر علیه السلام مقدار حسابرسی و پاداش و کیفر روز قیامت را به اندازه عقل می‌داند: «خداوند، بندگان را به اندازه عقلی که در دنیا به آن‌ها داده، حساب می‌رساند».^۶

گذشته از این که عقل، آدمی را به دین می‌رساند، احکامش جزء دین است؛ زیرا به فرموده امام «عقل، رسول حق - تعالی - است»^۷ و «عقل، شریعت درونی، و شریعت، عقل بیرونی است».^۸ در برخی از احادیث، عقل، حجت باطنی و پیامبران و ائمه علیهم السلام حجت‌های ظاهری قلمداد شده‌اند.^۹

از سوی دیگر، دین نیز در خردورزی انسان و رشد و تکامل عقل او مؤثر است. امام علی علیه السلام در خطبه اول نهج البلاغه، درباره فلسفه ارسال رسولان می‌فرماید: «خدا، رسولان خویش را در میان مردم برانگیخت و پیامبرانش را پی در پی به سوی

۱. ابن شعبه حرانی، حسن، تحف العقول، ص ۶۲، مفید، الامالی، ص ۲۵۴؛ صدوق، التوحید، ص ۳۵.

۲. کراجکی، محمد، کنزالفوائد، ج ۱، ص ۵۶؛ دیلمی، حسن، ارشاد القلوب، ص ۱۹۸.

۳. ابن رازی جعفر، جامع الاحادیث، ص ۱۳۶.

۴. (عَلَى قَدْرِ الْعَقْلِ يَكُونُ الدِّينُ)؛ غررالحکم، ج ۴، ص ۳۱۳، ح ۶۱۸۳.

۵. ابن شعبه حرانی، حسن، تحف العقول، ص ۱۹۶.

۶. زراد، زید، الاصول الستة عشر، ص ۴.

۷. (الْعَقْلُ رَسُولُ الْحَقِّ)؛ غررالحکم، ج ۱، ص ۷۰، ح ۲۷۲.

۸. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، ج ۲، ص ۱۲۴۹.

۹. الکافی، ج ۱، ص ۱۶.

مردم فرستاد، تا پیمان فطرتش را از انسان‌ها بازگیرند و نعمت فراموش شده را به یاد آنان آورند و با تبلیغ بر آن‌ها احتجاج کنند و گنجینه‌های عقول را آشکار کنند.»

«اِنَّه» در لغت عرب از ریشه «ثور» به معنای انبعاث و برانگیختن و بلند کردن و آشکار کردن است. «ثارالغبار» یعنی گرد و غبار برخاست.

در این خطبه، حضرت معلومات عقلی را به دفینه‌ها و گنج‌های پنهان تشبیه کرده و یکی از وظایف پیامبران را برانگیختن و بر ملا کردن این گنج‌ها دانسته‌اند. از این سخن می‌توان دریافت که اولاً عقل دارای معلومات فطری و ذاتی است و در خود معلوماتی دارد که از خارج و تجربه به دست نیآورده است؛ ثانیاً بدون تذکر و برانگیختن پیامبران، آدمی از این معلومات غافل است و بدان توجه ندارد و پیامبران، توجه انسان را به این آگاهی‌ها جلب می‌کنند. بنابراین یکی از کارهای دین، به فعلیت درآوردن عقل و معلومات فطری است.

باز امام در این باره می‌فرماید: «خداوند، اسلام را تشریح کرد... و آن را وسیلهٔ یقین برای کسانی که خرد می‌ورزند، قرار داد»^۲. بر اساس این حدیث، دین برای این که عقل به یقین برسد، به او کمک می‌کند و وسیله‌ای برای دست‌یابی عقل به یقین است. از این رو است که قرآن همواره پس از بیان برخی مسائل، انسان را به تعقل در آن‌ها دعوت می‌کند. این کار یعنی جهت‌دهی و راهنمایی عقل به مسیری که به نتیجه خواهد رسید.

از آن جا که خداوند خالق عقل است، بهتر از هر کس می‌داند که عقل در چه مسیری توانایی رسیدن به مطلوب را دارد و در چه مسیرهایی ناتوان از دست‌یابی به نتیجه است. برای مثال قرآن انسان را به تعقل در قرآن: ﴿لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾^۳، آیات تکوینی و پدیده‌ها و نظم جهان: ﴿وَ هُوَ الَّذِي يُخَيِّبُ وَ يُمِيتُ وَ لَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾^۴؛ احکام اخلاقی: ﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيَّكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ وَ لَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا

۱. ر.ک: ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، ج ۱، ص ۳۹۵؛ جوهری، اسماعیل، الصحاح، ج ۲، ص ۶۰۶؛ فیومی، احمد المصباح المنیر، ص ۸۷.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۴۹.

۳. ر.ک: انبیاء (۲۱)، آیه ۱۰.

۴. ر.ک: مؤمنون، آیه ۸۰، حج، آیه ۴۶، طه، آیات ۵۴ و ۵۳؛ آل عمران، آیات ۱۹۰ و ۱۹۱.

ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ وَ لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذِكْرِكُمْ وَصَاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ^۱؛ و سرگذشت پیشینیان: «أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى»^۲ دعوت می‌کند؛ زیرا نتیجه تفکر در این امور، شناخت خدا، درک احکام اخلاقی، و عبرت گرفتن از پیشینیان است.

از سوی دیگر در احادیث متعددی، آدمی از تعقل در ذات الهی نهی شده است.^۳ دلیل آن، این است که عقل قادر به فهم ذات الهی و کیفیت ذات خداوند نیست، و اصولاً ذات خدا دارای کیفیت تعقلی نیست تا به دام تعقل آید. بنابراین تعقل در ذات الهی نتیجه‌ای جز گمراهی و یا بیهودگی در پی نخواهد داشت. امام علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

«خداوند بزرگ‌تر از آن است که عقول بشر با تفکر و تعقل او را متصور و محدود سازند... خداوند کسی است که در عقول، متناهی نمی‌گردد تا این که در تفکر دارای کیفیت گردد... عظمت خدا را به اندازه عقلت مقدر و محدود نساز که از هلاک شوندگان خواهی گشت».^۴

افزون بر همه این‌ها، دین بر عقل می‌افزاید، و به فرموده امام علی علیه السلام «ذکر و یاد خدا روشنایی عقل است»^۵ و «هر که خداوند سبحان را یاد کند، خداوند دلش را زنده و عقل و خردش را نورانی می‌گرداند»^۶ و «یاد خدا عقل‌ها را راهنمایی و هدایت می‌کند».^۷

اصولاً اعمال اخلاقی، اعمال دینی نیز محسوب می‌شوند و - چنان که گذشت - اعمال اخلاقی باعث تقویت عقل می‌شود و گناهان باعث تضعیف و نابودی عقل می‌گردند. همان بحثی که درباره تأثیر و تأثر و ارتباط دوسویه میان عقل و اخلاق گفتیم و این که این دو همواره یکدیگر را تقویت می‌کنند، درباره رابطه عقل و دین نیز گفتنی است.

۱. ر.ک: انعام، آیه ۱۵۱. ۲. ر.ک: طه، آیه ۱۲۸.

۳. ر.ک: صدوق، التوحید، ص ۴۶۰ - ۴۵۵: الکافی، ج ۱، ص ۹۴ - ۹۲.

۴. صدوق، التوحید، ص ۵۴ - ۵۱.

۵. «الذِّكْرُ نُورُ الْعَقْلِ وَ حَيَاةُ النَّفْسِ وَ جَلَاءُ الصُّدُورِ»؛ غررالحکم، ج ۲، ص ۱۰۸، ح ۱۹۹۹.

۶. «مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ أَحْيَى اللَّهُ قَلْبَهُ وَ نَوَّرَ عَقْلَهُ وَ نُبِّئَهُ»؛ همان، ج ۵، ص ۳۸۷، ح ۸۸۷۶.

۷. «الذِّكْرُ هِدَايَةُ الْعُقُولِ وَ تَبْصِرَةُ النَّفْسِ»؛ همان، ج ۱، ص ۳۶۹، ح ۱۴۰۳.

عقل و علم

ارتباط عقل با علم نیز همچون ارتباطش با دین و اخلاق دو سویه است. امام علی علیه السلام عقل را یکی از مبادی علم و دانش می‌داند. حتی از سخنان ایشان می‌توان استفاده کرد که عقل مهم‌ترین مبدأ شناخت آدمی است، و همان قوه‌ای است که آدمی با آن به حکمت، یعنی علم استوار، دست می‌یابد. ایشان در مقایسه میان اندیشیدن و حس کردن، اندیشه را خطاناپذیر می‌دانند، در حالی که حس را امری خطا بردار می‌شناسانند. در برخی احادیث نیز عقل را پیشوای حس معرفی می‌کنند. احادیث زیر را - که از سخنان آن امام است - می‌توان در این باره یاد کرد:

- ۱- عقل، اصل و ریشه علم و دعوت کننده به فهم است.
- ۲- با عقل‌ها به بلندای ستیغ علوم نایل می‌شوید.
- ۳- با عقل، ژرفای حکمت، و با حکمت، ژرفای عقل بیرون آورده می‌شود.
- اندیشیدن مانند دیدن با چشم نیست؛ زیرا گاه چشم به صاحبانش دروغ می‌گوید، ولی عقل، آن را که از وی اندرز خواسته، فریب نمی‌دهد.
- ۴- عقل‌ها، پیشوایان افکار و افکار، پیشوایان قلوب و قلوب، پیشوایان حواس و حواس پیشوایان اعضا و اندامند.
- ۵- بدین سان عقل مبدأ و منشأ اصلی معرفت و علم است. از سوی دیگر امام علی علیه السلام علم و تجربه را از جمله اسباب و عوامل تقویت عقل می‌داند؛ زیرا:
- عقل غریزه‌ای است که با علم و تجربه، افزایش می‌یابد.
- ۶- علم و دانش، عقل عاقل را بیش تر می‌کند.
- ۷-

۱. «الْعَقْلُ أَصْلُ الْعِلْمِ وَ دَاعِيَةُ الْفَهْمِ»؛ همان، ج ۲، ص ۹۱، ح ۱۹۵۹.
۲. ابن طلحه، محمد، مطالب السؤل، ص ۴۹.
۳. «بِالْعَقْلِ يُسْتَخْرَجُ عَوْرُ الْحِكْمَةِ»؛ غررالحکم، ج ۳، ص ۲۰۴، ح ۴۲۰۸.
۴. «لَيْسَ الرُّؤْيَةُ مَعَ الْأَبْصَارِ؛ فَذْ تَكْذِبُ الْأَبْصَارُ أَهْلَهَا»؛ همان، ج ۵، ص ۸۲، ح ۷۴۹۳.
۵. ابن شعبه حرانی، حسن، تحف العقول، ص ۳۲۳.
۶. «الْعَقْلُ غَرِيْزَةٌ تَرِيْدُ بِالْعِلْمِ وَ التَّجَارِبِ»؛ غررالحکم، ج ۲، ص ۳۲، ح ۱۷۱۷.
۷. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۶.

- تو، به عقلت سنجیده می‌شوی؛ پس آن را با دانش بالنده کن.^۱
 - عقل غریزه‌ای است که با تجربه پرورش می‌یابد.^۲
 - تجربه‌ها تمام شدنی نیستند، و عاقل با آن‌ها رشد می‌کند.^۳

بنابراین هم عقل باعث افزایش علم می‌شود و هم علم عقل افزا است. از این رو اگر آدمی عقل خویش را به کار گیرد، به علم می‌رسد و وقتی به علم دست یافت، عقل او فزونی می‌یابد. باز اگر عقلی را که هم اینک قوی‌تر شده به کار گیرد، علوم بیش‌تری را می‌یابد و در نتیجه به عقل او افزوده می‌شود. این سیر می‌تواند همیشه ادامه داشته باشد و علم و عقل در یک تعامل پیوسته باعث تقویت یکدیگرند. شاید از همین رو است که امام می‌فرماید: «عقل و علم همپای یکدیگرند و از هم جدا نمی‌شوند.»^۴

با دقت در پاره‌ای از سخنان امام علی^۷ در می‌یابیم که نیاز علم به عقل، بیش‌تر از نیاز عقل به علم است؛ زیرا فرموده‌اند: «كُلُّ عِلْمٍ لَا يُؤْتِيهِ عَقْلٌ مَّضَلَّةٌ»^۵ هر علمی که عقل آن را تأیید نکند، گمراهی است.» و «مَنْ زَادَ عِلْمُهُ عَلَى عَقْلِهِ كَانَ وَبَالًا عَلَيْهِ؛ کسی که علم او بر عقلش افزون گردد، علم، وبال او خواهد بود.»^۶ در توضیح این مطلب می‌توان گفت: دانش می‌تواند جهت مثبت یا منفی داشته باشد، یعنی ضرورتاً مثبت و باعث کمال آدمی نیست. برای ما که در عصر مدرنیته زندگی می‌کنیم و شاهدیم که آدمی با علم و تکنولوژی در صدد نابودی خویش بر آمده است، این سخن نباید عجیب به نظر آید. آن علم و تکنولوژی که نتیجه‌اش سلاحی می‌گردد و هزاران انسان بی‌گناه را در چند ثانیه نابود می‌کند، علمی است که با عقل همراه نگشته است. *تعمیرات کامپیوتر علوم اسلامی*

انسان غربی، امروزه با استفاده از علوم مختلف، جامعه‌ای را پی نهاده است که به حذف دین و شریعت در عرصه اجتماعی می‌اندیشد؛ جامعه‌ای که به تعبیر نیچه، فیلسوف شهیر آلمانی، خدا در آن مرده است. عاملی که علم را در جهت مثبت پیش می‌راند، عقل - به

۱. «إِنَّكَ مَوْزُونٌ بِعَقْلِكَ فَزَكِّهِ بِالْعِلْمِ»؛ غررالحکم، ج ۳، ص ۵۷، ح ۳۸۱۲.

۲. ابن ابی الحدید، عزالدین، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۳۴۱.

۳. «التَّجَارِبُ لَا تَنْقُضِي وَ الْعَاقِلُ مِنْهَا فِي زِيَادَةٍ»؛ غررالحکم، ج ۱، ص ۳۹۷، ح ۱۵۴۳.

۴. «الْعَقْلُ وَ الْعِلْمُ مَقْرُونَانِ فِي قَرْنٍ لَا يَفْتَرِقَانِ وَ لَا يَتَبَايِنَانِ»؛ همان، ج ۲، ص ۴۶، ح ۱۷۸۳.

۵. همان، ج ۴، ص ۵۳۲، ح ۶۸۶۹. ۶. همان، ج ۵، ص ۳۲۹، ح ۸۶۰۱.

تفسیری که تاکنون بیان شد - است. انسان با عقل و دین می‌تواند به علومی دست یابد که او را در همه عرصه‌ها از جمله عرصه اجتماعی به کمال برساند. در بحث از کارکرد عقل عملی دیدیم که عقل عملی خوب و بد و باید و نباید را به آدمی نشان می‌دهد.

بنابراین، اگر این کارکرد عقل را کنار نهمیم، باید همچون هیوم و لیبرالیست‌ها میل و شهوت را به جای آن بنشانیم. در این صورت، علم و بال آدمی و باعث گمراهی او خواهد شد. امام علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: «عقل هیچ گاه به صاحبش آسیب نمی‌زند؛ اما علم منهای عقل صاحبش را آفتی بزرگ است.»^۱

امام علی علیه السلام در شعری منسوب به ایشان علم و عقل و رابطه آن دو را در پیمودن مسیر کمال، به کفش و پا تشبیه فرموده‌اند. در این شعر آمده است:

إِذَا كُنْتَ ذَا عِلْمٍ لَمْ تَكُ عَاقِلًا فَأَنْتَ كَذِي نَعْلِ وَ لَيْسَ لَهُ رِجْلٌ
وَ إِنْ كُنْتَ ذَا عَقْلٍ وَ لَمْ تَكُ عَالِمًا فَأَنْتَ كَذِي رِجْلٍ وَ لَيْسَ لَهُ نَعْلٌ^۲

«اگر علم داشته باشی و عاقل نباشی، بسان کسی هستی که کفش دارد ولی پا ندارد. و اگر عقل داشتی و عالم نباشی، همچون کسی هستی که پا دارد ولی کفش ندارد.»

انسانی که پا دارد؛ ولی کفش ندارد می‌تواند طی طریق کند؛ هر چند به سختی. اما کفش بدون پا فایده ندارد و نمی‌توان با آن مسیری را پیمود.

عقل طبع و عقل تجربه

در سخنان حضرت امیر علیه السلام تقسیمی درباره عقل به چشم می‌خورد که نیازمند توضیح و تفسیر است. ایشان می‌فرمایند: «العقلُ عَقْلَانُ: عقلُ الطَّبعِ و عقلُ التَّجْرِيبَةِ و كلاهما يُؤدِّي الْمُنْفَعَةَ؛ عقل دو نوع است: عقل طبع و عقل تجربه، و هر دو منفعت می‌رسانند.»^۳ در این حدیث، عقل، به عقل طبع و عقل تجربه تقسیم شده است. به نظر می‌رسد، عقل طبع همان عقل فطری و خدادادی است و عقل تجربه، عقل اکتسابی و تجربی باشد.

در شعری منسوب به امام آمده است: «عقل را دو گونه دیدیم: مطبوع و مسموع. عقل

۱. ابن‌الی‌الحدید، عزالدین، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۳۲۳.

۲. دیوان منسوب به امام علی (ع)، ص ۳۳۰. ۳. ابن‌طلحه، محمد، مطالب المسؤل، ص ۴۹.

مسموع بدون عقل مطبوع سودمند نیست؛ همان گونه که خورشید بدون فروغ و روشنایی چشم سودی نمی‌بخشد.^۱ در این شعر ضمن این که عقل، به عقل مطبوع و مسموع (شنیدنی) تقسیم شده است، عقل مسموع بدون عقل مطبوع بی فایده تلقی شده است. همچنین رابطه دو عقل در سود رسانی به رابطه نور خورشید و روشنایی چشم در فرآیند بینایی، تشبیه شده است. همان گونه که برای عمل دیدن، نور خورشید به تنهایی کافی نیست و بینایی چشم نیز لازم است، در درک معقولات، عقل مسموع و اکتسابی کافی نیست و عقل طبع را نیز باید دارا بود.

امام علی علیه السلام در پاره‌ای از احادیث، عقل را موهبتی الهی معرفی کرده‌اند که خداوند آن را به آدمی می‌بخشد: «عقل‌ها بخشیده شده‌ها هستند»^۲ و «عقل امری سرشتی است»^۳ یعنی خداوند به هنگام تولد، عقل را در انسان قرار می‌دهد، نه این که او خود آن را کسب کرده باشد. در احادیث متعددی که از آن امام نقل شده است، عقل برترین بخشش و نعمت الهی دانسته شده است.^۴ به نظر می‌رسد این گونه احادیث به عقل طبع یا مطبوع و عقل خدادادی و فطری ناظر است. در اصل داشتن چنین عقلی آدمی نقش و دخالتی ندارد، بلکه نعمتی الهی است که خداوند آن را به انسان‌ها ارزانی داشته است.

امام در تقسیم عقل، به عقل طبع و عقل تجربه، به عقل دیگری نیز اشاره کرده‌اند که اکتسابی است؛ یعنی آدمی گذشته از این که به طور خدادادی از عقلی بهره‌مند است، می‌تواند با اراده و تلاش خود، به درجات پیش تری از عقل - که به طور فطری و خدادادی فاقد آن است - دست یابد.

امام در سخنانی که درباره ارتباط رشد سنی با رشد عقل دارند، پس از آن که ۲۸ سالگی یا ۳۵ سالگی را نهایت رشد عقلی معرفی می‌کنند، می‌افزایند: «عقلی که با تجربه به دست می‌آید، رشد آن نهایت ندارد و آدمی تا زنده است می‌تواند از طریق تجربه، عقل خود را رشد

۱. راغب اصفهانی، حسین، مفردات الفاظ القرآن، ص ۵۷۷؛ غزالی، محمد، احیاء علوم الدین، ج ۳، ص

۲۸

۲. «الْعُقُولُ مُوَاهِبٌ»؛ غرالحکم، ج ۱، ص ۵۹، ح ۲۲۷.

۳. کراجکی، محمد، کنز الفوائد، ج ۱، ص ۵۶.

۴. ر.ک: ری شهری، محمد، العقل و الجهل فی الكتاب و السنه، ص ۵۲ - ۵۱.

دهد.»^۱

به نظر می‌رسد منظور از تجربه در این بحث، مطلق اکتساب است، نه نوع حسی آن، یعنی آدمی از راه‌های مختلف می‌تواند عقل را اکتساب کند که یکی از این راه‌ها تجربه حسی است. در بحث از درجات عقل، راه‌های اکتساب و تقویت عقل بیان خواهد شد. نکته مهم درباره تقسیم عقل به عقل مطبوع و عقل مسموع، این است که عین همین تقسیم را امام درباره علم نیز دارند: «این دو علم بدون یکدیگر سودمند نیستند و به یکدیگر محتاجند.»^۲ درباره ارتباط این دو تقسیم باید گفت: علم از آثار و نتایج عقل است و آدمی با به کارگیری عقلش به علوم دست می‌یابد. بنابراین اگر عقل که منبع علم است دو قسم باشد، علم نیز دو قسم خواهد بود. برخی علوم فطری و خدادادی اند و برخی دیگر اکتسابی. در بحث از عقل و دین هم دیدیم که یکی از وظایف انبیا برانگیختن عقل و دفینه‌ها و علوم عقلی است. این عقل همان عقل مطبوع است و گنجینه‌های او، علوم مطبوع و فطری اند.

درجات عقل و ارتباط آن با اراده

پیش‌تر به دو مسئله درجات عقل و نیز ارتباط عقل و اراده اشاره شد. دیدیم که آدمی دارای اراده و شهوت است و این خود او است که یکی از این دو را اراده می‌کند و پیرو عقل یا شهوت می‌گردد. همچنین دیدیم که انسان با عمل کردن به مقتضای دین و اخلاق، و نیز علم و تجربه اندوزی، می‌تواند عقل خود را تقویت کند. بنابراین باید عقل را دارای درجات مختلف دانست و معتقد شد که برخی اعمال و علوم باعث تقویت عقل می‌شوند.

در تقسیم عقل به عقل مطبوع و عقل تجربه نیز بیان شد که با تجربه و اکتساب می‌توان به عقل تجربه یا مسموع رسید و به یک تعبیر عقل را رشد داد. در همه این مباحث از یک سو عقل دارای درجات فرض شده است، و از سوی دیگر انسان و اراده او در دست یابی به درجات مختلف عقل، دخیل دانسته شده است.

اگر بخواهیم فهرستی از مهم‌ترین عوامل تقویت عقل را به دست دهیم، می‌توانیم

۱. الکافی، ج ۷، ص ۶۹؛ ابن محمد اشعث، محمد، الجعفریات، ص ۲۱۳.

۲. ر.ک: نهج البلاغه، حکمت ۴۳۸: «الْعِلْمُ عِلْمَانِ مَطْبُوعٌ وَ مَسْمُوعٌ وَ لَا يَنْفَعُ الْمَطْبُوعُ إِذَا لَمْ يَكْ مَسْمُوعٌ»؛ غررالحکم، ج ۲، ص ۱۳۸، ح ۲۱۰۲.

گذشته از اراده انسان، به عوامل دین، اخلاق، علم و تجربه و رشد سنی اشاره کنیم. تأثیر دین و اخلاق، و علم و تجربه را بر عقل پیش تر کردیم، و در ادامه نیز رشد سنی را بررسی خواهیم کرد.

گفتنی است که در برخی احادیث، پاره‌ای از غذاها همچون روغن، گلابی، کرفس، گوشت، شیر، سرکه، عسل، ترنج و باقلا از اسباب تقویت عقل و ذهن برشمرده شده و نیز حجامت کردن باعث افزونی عقل معرفی شده است؛^۱ اما از آن جا که این گونه روایات از حیث شمار اندک است، از بحث درباره آن‌ها چشم می‌پوشیم.

عقل و رشد سنی

از جمله اموری که در برخورداری از عقل و رشد آن مؤثر است، رشد سنی است. بنا بر مفاد برخی احادیث، انسان هنگام بلوغ، از نور عقل بهره‌مند می‌گردد و خوب و بد را می‌فهمد.^۲ این روایات، با احادیث بسیاری که عقل را حقیقت الهی و ملاک تکلیف و حسابرسی و کيفر و پاداش می‌دانند،^۳ و نیز احادیثی که سن بلوغ را سن تکلیف معرفی می‌کنند،^۴ تأیید و تقویت می‌شود.

فقها و مراجع نیز از یک سو شرط تکلیف را عقل می‌دانند و از سوی دیگر سن تکلیف را سن بلوغ ذکر می‌کنند. البته ممکن است اشخاصی قبل از بلوغ نیز از عقل بهره‌مند شوند که به این سن، حد تمییز گفته می‌شود؛ یعنی سالی که بچه، خوب و بد را از هم تشخیص می‌دهد. می‌توان گفت آدمی هنگام بلوغ از مقداری عقل بهره‌مند است که برای فهم تکلیف و حُسن و قبح اعمال و درک واقعیات و عقاید پایه‌ای، ضروری است. در احادیثی که از اما علی عليه السلام نقل شده است، بهره‌مندی از عقل پس از سن بلوغ نیز ادامه خواهد داشت تا این که سن آدمی به ۲۸ یا ۳۵ سالگی برسد. پس از آن، رشد عقل تنها

۱. ر.ک: ری شهری، محمد، العقل و الجهل فی الكتاب و السنه، ص ۹۰ - ۸۶.

۲. ر.ک: صدوق، علل الشرایع، ص ۹۸.

۳. ر.ک: معزی، اسماعیل، جامع احادیث الشیعه، ج ۱، ص ۴۱۹ - ۴۱۱؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۹ - ۲۷.

۴. ر.ک: جامع احادیث الشیعه، ج ۱، ص ۴۲۵ - ۴۱۹؛ وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۲ - ۳۰.

از طریق رشد غیر سنی و از طریق تجارب ممکن و میسر است. احادیث حضرت درباره این مطلب بدین قرار است:

- هنگامی که عاقل پیر می‌شود، عقلش جوان [و قوی] می‌گردد.^۱
 - عقل انسان تا ۲۸ سالگی رشد می‌کند، مگر تجارب.^۲
 - عقل در ۲۸ سالگی به کمال می‌رسد، پس هر چه پس از آن باشد، بر اثر تجارب است.^۳
 - پایان دوره رشد عقل ۳۵ سالگی است، و هر چه پس از آن باشد، در اثر تجربه است.^۴
- بر اساس این احادیث علوی، رشد سنی آدمی در رشد عقل او مؤثر است، و رشد عقل همراه رشد سنی تا ۲۸ یا ۳۵ سالگی ادامه دارد و پس از آن رشد عقل تنها با تجارب ممکن است.

به نظر می‌رسد عقلی که با رشد سنی کمال می‌یابد، همان عقل طبع یا عقل فطری و خدادادی است و عقلی که تا آخر عمر با تجربه قابل افزایش است عقل تجربه یا عقل مسموع است.

چنان که دیدیم در دو حدیث، ۲۸ سالگی، و در یک حدیث، ۳۵ سالگی، نهایت رشد سنی عقل بیان شده است، شاید مراد این باشد که ۲۸ سالگی برای افراد متعارف نهایت رشد سنی عقل است و ۳۵ سالگی برای افراد خاص. به دیگر سخن، نهایت رشد سنی عقل در مورد افراد، متفاوت است. حدیث اول نیز که می‌گوید در دوران پیری، عقل جوان و قوی می‌شود، شاید ناظر به رشد عقل تجربی و ضمیمه شدن آن به عقل مطبوع باشد. شخصی که از عقل مطبوع استفاده کرده، از آن پیروی می‌کند و با اعمال دینی و اخلاقی و علم و تجربه‌اندوزی عقل تجربی‌اش را رشد می‌دهد، سن پیری برای او نهایت قوت و شادابی عقل است.

۱. «إِذَا شَابَ الْعَاقِلُ سَبَّ عَقْلُهُ»؛ غررالحکم، ج ۳، ص ۱۹۲، ح ۴۱۶۹.

۲. الکافی، ج ۷، ص ۶۹.

۳. ابن‌اشعث، محمد، الجعفریات، ص ۲۱۳.

۴. صدوق، کتاب من ال‌یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۹۳.